

# فرهنگ ساده و سینما

(نقش و پایگاه فرهنگ بومی در سینمای ایران)

جابر عناصری

گفت معشوقه به عاشق کای فتی  
تو به غربت دیسده‌ای بس شهرها  
بس کدامین یک از آنها خوشترست  
گفت کان شهری که شهر دلبرست

یکی از عمده‌ترین خدماتی که تهیه فیلم‌های سینمایی به شکوفائی فرهنگ يك قوم می‌نماید، التفات به مضامین اجتماعی و فرهنگی جامعه و کاربرد «سینما» در قلمرو «فرهنگ مردم» و اقتباس و احیای سنن قومی و بومی اهل جامعه است. بدین معنی، «فیلم» و ظرایف و دقایق مربوط به آن به عنوان: «هنر در خدمت جامعه»، مورد بحث قرار می‌گیرد و به عمق نیازهای اجتماعی پیوند می‌خورد و به آداب و رسوم و فرهنگ بومی جامعه‌شان و وقار می‌بخشد و به عوض سرگردانی برای یافتن سوژه، مضامین اجتماعی و فرهنگی جوامع گوناگون را بررسی می‌نماید و از این طریق - تفاهم فرهنگی به وجود می‌آورد. به خصوص اینکه جوانان گمنام و مشتاق ما وقتی دوربین به دست می‌گیرند و هوسناک و شتابان؛ در موج جمعیت، در بازارها و کنار رودخانه‌ها، در حاشیه جنگل‌ها و... به دنبال سوژه می‌گردند تا در عین دوربین خود - نقش آرزوهای خویش را برای ساختن فیلم و پرداختن به این مقوله - رویت نمایند، بسیار هنگام - این استعدادها چشمگیر به دلیل عدم آگاهی از مضامین قابل بحث یا سوژه‌های ناب و پرمعنی، صرفاً از نظر فنی به تهیه فیلمی می‌پردازند و احیاناً به جنبه‌های زیبایی شناسی محض توجه می‌کنند و از بار عاطفی و انسانی و نقش پیام‌رسانی فیلم، غفلت می‌نمایند در حالیکه اگر جذابیت تصویر، موجب شیدائی مامی گردد، شأن و وقار مضمون و محتوی هم، شیوائی گفتار و رسائی پیام را به وجود می‌آورد.

خوشبختانه، گونه‌گونی اقلیم‌زیستی در ایران، تنوع فرهنگی تعدد میراث‌های فرهنگی را به همراه دارد. آن دوست ما از کویر است و توفنده بودن کویر رانیک می‌شناسد. آن دیگری از کرانه ساحل خیال - انگیز عمان آمده است و به آیین «گوات»<sup>۱</sup> آشناست و به همسایگی «اهل هوا» و معتقدان به «زار»<sup>۲</sup> در خلیج فارس - جای

۲۰۱. گوات (= Gowāt) در لغت به معنی باد است و در بلوچستان به ناراحتی روحی شبیه زار، در خلیج فارس - گفته می‌شود. زار قهارترین پادها و مالخولیائی است که در ذهن برخی از مردم حاشیه خلیج فارس اطراق می‌کند و مریض را تا حد جنون می‌کشاند.



خوش نموده است، دیگری از آذربایجان عزیز است و به کوهپایه‌های سهند و سلان نه یکبار - که هر سینه دم چشم می‌دوزد و ایلات کوچک دشت مغان را با آلاچیق - های زیبایشان می‌بیند و حدیث کسوج را از زبان پیران گرم چانه ایللیاتی می‌شنود. از حاشیه جنگل‌های سرسبز شمال نیز - دوست جوانان ما با دست پرو با فیلمی فی‌المثل درباره شالیکاران آمده و ترانه‌های شالیکاران را بر متن فیلم خویش افزوده است. حال آیا می‌توان بی تفاوت از کنار این جوانان و این پشوانه‌های گمنام «فیلم» گذشت؟ یا باید دستشان را گرفت و «روش تحقیق» و شیوه زیستن در میان مردم را به آنها آموخت تا افزون بر مهارت در امور فنی فیلم و فیلمسازی و فیلمبرداری، برای مازبان بُرگانی از بازگویی نیازهای

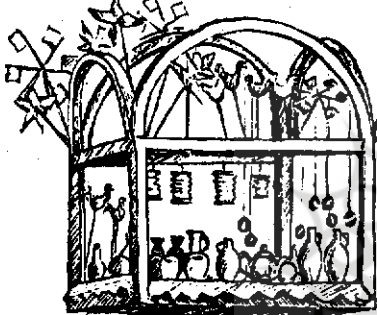
مردم و توصیف فرهنگ بومی هر محل باشند، پس می‌توان گفت که: فرهنگ بومی، زهدان باروری برای سینما و سایر حرکات سمبولیک محسوب می‌گردد.

اما ای دریغ که امروزه روز، فرهنگ بومی ما - دستخوش فراموشی گشته است. افسانه‌های قومی از یادها رفته است. روزگاری هودج پُران کیکاووسی و قالیچه حضرت سلیمان، چاشنی افسانه‌های مردم بود و کم‌کم جلا و وقار فیلم‌های غربی گشت - با تعویض نام و ما حیران و انگشت بردندان در برابر جبهه سحر آمیز تلویزیون نشستیم و افسانه‌های پری ماهیان دریا‌های خودمان را از یاد بردیم و «جزیره ناشناخته» قلمرو سرندی پیتی و کنا - را شناختیم. شهر فرنگی در حرمخانه دل‌کودکان چموش اطراق کرد و فانوس خیال عمر خیامی<sup>۱</sup> از یادها رفت و تارزان جنگل زاد - الگوی فیلمسازان گشت. لچک قرمزی

۱. این چرخ فلک که ما در او حیرانیم  
خورشید، چراغ‌دان و عالم فانوس  
فانوس خیال، آلتی بود که در فاصله شمع یا چراغ و پرده فانوس آن، اشکالی رنگین و صاحب‌ماوراء قرار می‌گرفت تا سایه آنها بر اثر نور شمع یا چراغ بر پرده فانوس نمودار گردد...  
این چنین آلتی از قرن ششم و محتملاً سالها پیش از آن در ایران شناخته و معروف بوده است. در فرهنگه غیبات اللغات (تالیف ۱۳۴۲ ه. ق) درباره فانوس خیال چنین آمده است:  
«... فانوس خیال و فانوس خیالی، فانوسی باشد که اندرون آن گرد شمع یا گسرد چراغ بر چیزی حلقه‌ای، تصاویر از کاغذ تراشیده وصل کنند و آن چیز را بگسردش آرند. عکس تصاویر از بیرون فانوس بایک دنیا لطف می‌نماید.»

(رک. مجله هنر و مردم، شماره بیست و دوم، مردادماه ۱۳۴۳، ص ۱۹-۱۳)

به شغل قرمزی تغییر نام داد و کارتون‌های متعدد غربی را آراست، قصه‌های عامیانه ایرانی از کتاب لافونتن فرانسوی سر در آورد. «زورو» شمشیر کشید و تقاب بست و شیگردی و عیاری عیاران ایرانی در صندوقچه خاطرات آرمید و حدیث جوانمردان و یسلان قوم، افسانه گشت. حدیث همان جوانمردانی که بیهوش‌دارو و نوش‌دارو در آستین داشتند و خنجر از رو می‌بستند و گذرگاه‌ها را قرق می‌کردند، نمک می‌خوردند و نمکدان نمی‌شکستند و موی سیل گرو می‌گذاشتند و از عهد و میثاق بر نمی‌گشتند. فتوت‌نامه‌ها به زهر بس‌دندان موریانه‌ها پوسیدند و پاره پاره گشتند. برادران شیردل، فیلم دلخواه کودکان و نوجوانان و جوانان شد و «یوناتان شیردل» برمخده پهلوانی گرشاسب قویدل و اژدر در تکیه زد و اساطیر غربی و چشم اندازهایی از اسطوره‌های مغرب‌زمین - نام و نشان افسانه‌های ایرانی را به بغما برد. افسانه رویین‌تنی زیگفرید - در فیلم‌های غربی - جان گرفت و بیش از اهل ینگ‌دنیای، بردل ایرانیان نشست و پلاکاردهای این فیلم، سردر سینماهای ایرانی را آراست و اسفندیار زوین‌تن سینمای ما نه به تیر پیکان دو شعبه رستم اسطوره‌ها - بلکه به



یمن بی‌اعتنائی فیلمنامه نگاران - چشمان حقیقت بین و زیبایش - معیوب گشت. شب‌های سهراب کشی نقالان - شب قدر قصه گوئی‌ها - به خاموشی گذشت. در حالیکه روزگاری همین نقالان گرم چانه، به توالی و تناوب کلامی، وقایع اجتماعی را مطرح می‌کردند و به اصطلاح امروز «فلاش بک» و «فلاش فوروارد» می‌زدند و از پیشینه زندگی مردم سخن می‌گفتند و به پیشداوری - از آینده خبرها می‌دادند. گره در کلام می‌بستند و مردم را به فکر وامی‌داشتند، صورت خوانی و پرده خوانی و شمایل گردانی، نوعی از توصیف تصویری وقایع رزمی و بزمی و حماسی بود. به اشاره نولک چوبدستی پرده خوانان، چشم تماشاگران مشتاق، از تصویری به تصویری منتقل می‌گشت و امان بیننده و تماشاگر برپده می‌شد که کدامین تصویر را بنگرد و از کدامین تصویر دیگر - دل برگیرد.

امروز صحبت از *Narration* و نقش متن در فیلم است آنهم بسیار هنگام

1. Flash Back
2. Flash Forward

توأم با تکلف و پیچیدگی. روزگاری «گفتار» تصویران پرده‌های شمایل به دل می نشست و «صداتیپ» در مدنظر بود. «ره گویان» یا سخنوران گرم چانه - در حال قدم زدن در بازارها و گذرگاه‌ها، حوادث روزگار را وادی به وادی یا به اصطلاح سکانس به سکانس باز می گفتند. ای دریغ و هزار افسوس که امروز زبان در کام کشیدند و ساکت شدند. معرکه گیران که به حرب کلامی و توالی رفتاری، وقایع را در کنارهم و به نحو طبیعی و دلپذیر قرار می دادند (به اصطلاح امروز - مونتاز - می کردند.) و به سیر جدالی کلام می پرداختند. چننه و تیره برگرفتند، در میادین روستاهای غریب، مارگیری و شعبده بازی راه انداختند.

اسپاروخان و چنگیزخان - به پیشداوری و طالع بینی «شمن»ها (= جسادوپزشکان) به فیلم های غریبان تنوع بخشیدند و «پرخوان»ها و «بخشی»های ترکمنی در ایران - نام و نشان باختند. ژان رروش فرانسوی، فیلم آزاد سرح را که برگرفته از مراسم زار در خلیج فارس بود به رسم سوغاتی از ایران به فرنگ برد و سپس گروهی - در ایران - به تقلید و دنباله روی از آن محقق غربی، فیلم باد سرخ و آزار سرخ ساختند و چنین فیلم هائی را که محصول غربت سازندگان این فیلم ها از فرهنگ بومی و قومی بود به خاطر نگاه نانبجیانه دوربین به یک زن زحمتکش بومی در جنوب به فراموشخانه آرشینو فیلمخانه تهران سپردند امیدواریم در قدم بعدی - اندکی تأمل و تخصص را فراموش نکنند.

بارها فیلم هائی از زندگی سرخ بوستان را دیده ایم و غماواز سرخ پوست پیر را که دیگر تاب و توان مهری باقیله نشینان را نداشت، شنیده ایم و به یاد داریم که بنا به قهر طبیعت، او را - آن پیر کهنسال بازمانده از کوچ را - در زیر درختی در جنگل نشانند و به راه خود ادامه دادند تا در انزوای جنگل - به تنهائی دم های آخر عمر را به پاید، بار عاطفی این فیلم و حسرت ها... چقدر بردل ما نشست. اما سعی نکردیم که حرف خسته (خانه پیر مردان و پیر زنان کهنسال) را بشناسیم و از دالو (= پیرزن) های بختیاری که در این حرف خونه ها و آخرین منزل حیات، همچون قوئی که واپسین ترانه زندگی را بخواند - بر غمخوردۀ دل حدیث عمر سپری شده را می نوازد، سراغی بگیریم. فقط نشستیم و دل به گفته های «برونوسکی» در کتاب و فیلم «عروج انسان» دل خوش کردیم.

ژوزف کودلکا برای سی سال در مغرب زمین به کولیان پیوست وزندگی آنها را در تصویر مجسم ساخت و ما لولیان شیدای ایرانی را اصلا نشناختیم.

اما هنوز هم می توانیم همت کنیم و در برابر مضامین غربی - ظرایف و دقایق مضامین بومی را مورد التفات قرار دهیم. اگر یک فیلم خارجی - با بار عاطفی و محتوای بومی، مورد توجه قرار می گیرد و سحر می کند، چرا ما نتوانیم از این مباحث که غسائی آن حتی بر بیگانگان و بی خبران از فرهنگ بومی ایران هم پوشیده نیست، بهره بگیریم؟

## 1- Shaman

۱. پرخوان و بخشی، نوازندگان چیره دست محلی - در ترکمن صحرا هستند که به سحر کلام و بیان و موسیقی به مددای جان خستگان می پردازند.

ادبیات شفاهی ما به ریزه کاری‌های تصویری عجیب گشته است، ضرب المثل‌ها - این دردانه‌های کلامی - می‌توانند «مثل آباد» به سازند، به شرط اینکه مثل آبادی که می‌سازیم - خود از باب اغراق و گزافه گوئی، ضرب المثل نشود.

در نوشتن فیلمنامه‌ها باید عوامل و عناصر تشکیل دهنده فرهنگ بومی را به شناسیم و با قلمی پر بار و با آگاهی و دقت به تحریر فیلمنامه به پردازیم. یادمان باشد که فیلمنامه در حکم دارقالی است که اگر چهارچوب این دار، ناستوار باشد، تار و پودها خود را ساخت نمی‌گیرند.

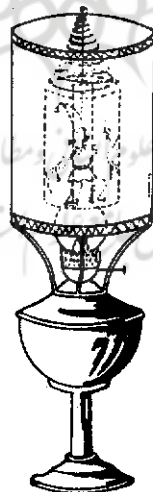
خبرگان قالیباف، تار و پود رنگین را در کنار هم می‌چینند و گلبافی می‌کنند. ما نیز باید در توالی و تناوب تصاویر، هدف‌ها و پیام‌ها را به دقت در کنار هم قرار دهیم و گلوایه‌های کلامی و گلچرخ‌های رفتاری را عیان سازیم.

خوشبختانه تعدد جوامع و تنوع مسائل فرهنگی در شهرها، روستاها و در قلمرو کوچ‌نشینان و خوش‌نشینان و حاشیه‌نشینان و گونه‌گونی لهجه‌ها و گویش‌ها و بی‌شماری آداب و رسوم، می‌تواند در سینمای ایران تاثیر مستقیم بگذارد.

موسیقی بومی و سنتی به فیلم بها می‌دهد و شناسنامه تهیه می‌کند. یک آواز محلی در افتتاح و اختتام فیلم، از نظر اقلیم‌شناسی نمایی و بوم‌شناسی فرهنگی، منطقه مورد نظر را می‌شناساند و همین آواز محلی گهگاه بیش از خود موضوع، پیام دلخواه مردم را می‌رساند. هر چند در قلمرو سینما و تحریر فیلمنامه‌ها، فرهنگ بومی تنها منبع و آبخور مورد نظر نیست، اما شاید غنی‌ترین ماخذ و منابع باشد.

اگر فیلم: «زنده باد زاپاتا»، داستان یک یاغی از مکزیک و امریکای لاتین را

بازگو می‌کند و از او قهرمانی مرگ ناپذیر می‌سازد که اگر خود نیز در بین مردم نباشد - خیالش، پادشاه و خاطره‌اش، آراینده رف چینی خانه دل مردم آندپاراست، در قلمرو فرهنگ بومی ایران، جوانمردان شکیل و نجیبی می‌توان سراغ گرفت که سابقاً - یاغی تلقی شدند، اما در نهضت‌های مردمی نام و نشان داشتند. مثنی باوری (= پروری) ۲ تمام خطه مازندران از ده صوفیان و شه میرزاد تا کیارس و فولاد محله و ساری و... را به زیر پامی گذاشت



فانوس خیال



### 1. Viva Zapata

۲. پرور، منطقه‌ای کوهستانی در مجاورت ده صوفیان - مازندران

و گل محمد باصری - کویر را به زیر مهمیز اسبش در می آورد. گل آقا نویسیلی شکیل و جوانمرگی بی نظیر ترانه های مردم سمنان و سنگسرو... را به خود اختصاص می داد:

گل آقا خون (= خان) چه بچه بود

ننه گل آقا

علیمرادی (= علیمراد را) نوچه بود

ننه گل آقا

گل آقا خون هی هی می کرد

ننه گل آقا

سیصد سوارو (= سوار را) پی می کرد

ننه گل آقا

.....

حالا که دورون (= دوران) دورونه

ننه گل آقا

نعش شما در سمنونه (= سمنانه)

عکس شما در تهرونه

ننه گل آقا

....

تصنیف های محلی، هر يك باز گو کننده يك واقعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به شمار می روند و در بطن خود، مضامین زیبایی عاطفی دارند.

تصنیف سروده شده در وصف لطفعلی خان، آخرین بازمانده خاندان زند. هنوز هم از یاد مردم شیراز و بم و کرمان نرفته است:

لطفعلی خان مرد رشید

هر کس رسید آهی کشید

مادر - خواهر جامه درید

لطفعلی خان بختش خوابید

بازم (= باز هم) صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

لطفعلی خان مضطر

آخر شده کام قجر

لطفعلی می رفت میدون

مادر می گفت شوم قریون

دلش پر خون، چشمش گریون

.....

## بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد

شیرسنگی خفته بر مزار یلان و جوانمرگان - هنوز هم می تواند موضوع فیلمنامه‌ها باشد، به شرط اینکه بادقت افزونتر به تحریر درآید. سنگ مزارها - این شباسنامهٔ اسیران خاک - با نقش و نگارها و گل بوته‌ها و نقش بته جقه و بلبل حزین خوان، می تواند موضوع فیلمنامه‌ای قرار گیرد. اشعار عامیانهٔ نقر شده بر روی این سنگها، قیامت قامت نوگلان خفته در سیاه خاکها را نشان می‌دهد:

زیر گل، تنگدل ای نوگل رعنا چونی؟

بی تو ما غرقه به خونیم. تو تنها چونی؟

سلک جمعیت ما بی تو زهم به گسسته

ما که جمعیم چنینیم، تو تنها چونی؟

می توان گفت که فرهنگ بومی، حافظ ناموس فرهنگی و هادی ما - در راهیابی به پیام‌های مردم ساده‌دل و نیک اندیش است.

فرهنگ بومی مهم‌انپذیر است... هویت دارد. ملموس است. وسیلهٔ تفهیم و تفاهم است. سنت مایهٔ خفت نیست، سنت سرمایهٔ بدعت است. هر چند بدعت ناهنجار هم پسندیده نیست.

ترانه‌های ساربانی و نغمه‌های شبانی و آواز دروگران و غماواز شبیه‌خوانان و جاره‌های خیا بانی طوافان و فروشندگان دوره‌گرد. هر یک قابل تامل است. هر چند امروزه، سقاخانه‌ها و زورخانه‌ها و گذرگاه‌ها و دروازه‌ها، اشیاء عتیقه محسوب می‌گردند و تهران قدیم - در بسیاری از فیلم‌ها - باشکل و شمایل با سمه‌ای، انگشت حیرت تماشاگران را به‌دندان می‌برد. اما هنوز هم می‌توان از طاقهای ضربی و آب انبارها و کاروانسراها و حمام‌ها نام و نشان گرفت.

حمام‌هایی که الواحی مزین به اشعار پندآمیز - دیوار این نظافتخانه‌ها را آراسته‌اند و خطاطان به خط جلی ایباتی از زبان صاحب حمام برای این لوحه‌ها نوشته‌اند که:

هر که دارد امانتی موجود

به سپارد به بنده وقت ورود

نه سپارد اگر شود مفقود

بنده مسئول آن نخواهم بود.

آری سیر و سیاحتی دیگر لازم است. مزد باید بلد راه باشد و خود نیز مرد راه به حساب آید. به قول هومر، شاعر دل آگاه یونانی:

«... بجویند تا بیابیند. آنرا که نجویند،

نیابند»

پل‌ها - کوه‌ها، گردنه‌ها، کتل‌ها و... با افسانه‌ها آمیخته‌اند. داستان «مرغنه پل» یا پلی که مردم با ملاط و ساروجی از زرده و سفیده تخم مرغ ساختند و کتل‌هایی که کوچری‌های

ایلیاتی، از این گلوگاه‌های کوهستانی گذشتند. باخاطرها آمیخته‌اند.  
جشنواره‌های محلی و سوگواره‌ها، صنایع دستی، مشاغل سنتی، ساختمان‌ها، لباس-  
های محلی و... هر یک می‌توانند در پر بار کردن فیلم‌ها موثر باشند. هنوز هم خانه‌های قدیمی  
با بافت و ساخت سنتی، هشتی دارند و دالان، اندرونی و بیرونی و تالار طینی و ارسی و  
پنج دری هم، بخش‌هایی از خانه‌های قدیمی است.  
اما امروزه ما ارسی (پنجره)های منقش - باشیشه‌های رنگی را فقط در موزه‌ها  
تماشا می‌کنیم.

باشناخت صحیح فرهنگ بومی و بررسی علمی و بدون از تعصب سنت و آداب و  
رسوم، می‌توانیم مجموعه‌ای از فیلم‌های مبتنی و متکی به فرهنگ بومی تهیه کنیم و آرشیو  
«فرهنگ تصویری ایران» را به وجود بیاوریم.

فیلم زمانی معنی و مفهوم پیدا می‌کند که افزون بر بعد زیبایی‌شناسی - از نظر مضمون و  
محتوی، حامل پیامی باشد. باید فن و ابزار را در خدمت مضمون قرار دهیم و کار آئی تکنیک  
را با پر بار می‌مضمون همراه سازیم.

باید از تحریف آداب و رسوم و اشاعه خرافات جداً پرهیز کنیم. با بهره‌گیری  
صحیح از گویش محلی به ساحت فرهنگ بومی آن محل احترام بگذاریم و طنز و هجو  
عمدی یا غیر عمدی را دور باش دهیم. شأن و شرف علم در بی نظسری و رعایت ضوابط  
فرهنگی است، نه در هیاهوی بسیار برای هیچ. در تحریر فیلم‌نامه‌های مبتنی بر مضامین  
فرهنگ بومی از تکلف و تصنع نوشتاری و گزاره‌های رفتاری خودداری نمائیم و سادگی و  
بی‌پیرایگی کلامی را رعایت کنیم.

فرهنگ بومی، بافت فیلم‌نامه را ظریف می‌سازد. تخیل را می‌پروراند. کنجکاو  
محقق را باشگفتی همراه می‌سازد. فرهنگ بومی، نوبرانه‌هایی از مضامین پر بار را در  
طبق اخلاص، تقدیم پژوهشگر مخلص می‌سازد. فرهنگ بومی برای سینمای ایران شناسنامه  
مهور به مهرشأن و جلال صادر می‌سازد، سسد بیگانگی با سنت‌ها را درهم می‌شکند،  
بیگانگی و غربت فرهنگی را از بین می‌برد. تقلید کور کورانه از فرهنگ‌های استعماری و  
استثماری را مذمت می‌کند:

باغ مرا چه حاجت به سرو و صنوبر است

شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است

باعنایت به این مطالب، آرزو مندیم که هنرمندان گمنام - حال که زحمت می‌کشند  
به شیوه‌ای مناسب و آگاهانه، دور بین به دست بگیرند و ما را به خلوتسرای اهل ولایات و  
دیازها به کشانند و با تهیه فیلم‌های مبتنی بر فرهنگ بومی، ما را میهمان جشنواره‌ها و  
سوگواره‌های محلی به نمایند تا به گشاده چشمی و با بصیرت به قضاوت درباره مردم  
پردازیم و جوامع را نیکوتر بشناسیم.